**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011118**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا شرطیت تمکن از تصرف در تمام اصناف زکویه هست یا اختصاص دارد به بعضی از اقسام؟ یک سری ادله‌ای ذکر کردیم برای تعمیم که آن ادله را نپذیرفتیم. ولی من تصور می‌کنم که ممکن است به یک بیانی تعمیم را استفاده کنیم. حالا اجمالش را الآن عرض می‌کنم تفصیلش باشد برای بعد از این که بحث آقای هاشمی را بحث کردیم برمی‌گردم باز در موردش صحبت می‌کنم. این که بعید نیست ما مدعی بشویم که از روایاتی که در موارد اجناسی که درش حول معتبر هست شرط کرده که باید در کل حول در دستش باشد، متمکن از تصرف باشد بگوییم عرف اینجوری برداشت می‌کند که اصلاً آن چیزی که در دست انسان نیست کأنّ شارع برای آن مالیت قائل نشده. کأنّ به تعبیر دیگر یک تعبیری در بعضی کلمات فقها هست از این شرط به نام تمام الملک یاد می‌کنند. یعنی شارع می‌گوید باید ملک ملک تام باشد. کأنّ ما بگوییم که عرفاً از این استفاده می‌شود ملکی که انسان نمی‌تواند تصرف کند آن ملک ناقص است، ملک تام نیست. وقتی که چنین، اگر این استظهار را کردیم ادله‌ای که می‌گوید خذ من اموالهم صدقة امثال اینها، مراد از این اموالهم، اموال تام الملکیة هست. یعنی از اوّل می‌خواهد شارع مقدس می‌گوید آن ملکی که تام باشد آن ملک را برایش زکات واجب هست. حالا صرفنظر از این که، من تصور می‌کنم خصوصیتی اینجا فهمیده نمی‌شود. در آن ملکی که یک سال حول در آن معتبر هست می‌گوید در کل این حول باید در دستش باشد، نه تنها مالک باید باشد، امکان تصرف را هم باید داشته باشد. این که حالا در آن ملکی که، در آن شیءای که سال در آن معتبر نیست، مالکیتش در هنگام مثلاً بدو صلاة، یا هنگامی که اسم آن برایش هست صدق می‌کند بگوییم که این با وجودی که تمکن از تصرف هم ندارد همین مجرد مالکیت این خصوصیت. این به نظرم می‌رسد این که فقها خصوصیت نفهمیدند و القاء خصوصیت کردند به جا باشد. هم بحث القاء خصوصیت به جا هست، هم این که این را از شئون ملکیت دانسته‌اند. یعنی یک نوع تفسیر و مفسر ادلۀ مالکیت دانسته‌اند. کأنّ مالکیتی که شارع در باب زکات معتبر دانسته است مالکیت تامه است نه مالکیت ناقصه. برای این که بخواهیم بگوییم که این مالکیت در آن چیزهایی که حول دارد مالکیت باید مالکیت تامه باشد. در آنهایی که حول نباشد، مالکیت ناقصه باشد خیلی خیلی مستبعد هست. می‌شود با این بیان تعمیم را استفاده کرد. حالا اجازه بدهید ادامۀ بحث را بعداً صحبت می‌کنیم.

اینجا مرحوم آقای هاشمی یک تفصیل دیگری غیر از این تفصیلی که از زمان صاحب مدارک مطرح شده، تفصیل بین ما فیه الحول و ما لیس فیه الحول. آقای هاشمی بحث را روی این مطرح می‌کنند که ادلۀ اعتبار تمکن از تصرف در موارد ذهب و فضه فقط هست. در غیر ذهب و فضه نیست و ایشان ابتداء بحث را از کلمات فقها شروع می‌کند. ایشان می‌فرماید که گفته شده که ظاهر کلمات فقها این هست که تمکن از تصرف در تمام اصناف شرط است. ایشان می‌گوید لان هذا خلاف الواقع بالنسبة لعبارة القدماء من الاصحاب فان عباراتهم ظاهرة فی اختصاص شرط التمکن من التصرف بالنقدین و نحوهما ای ما هو متمحض فی المالیة.

این که آیا نقدین متمحض در مالیت هست چیزهای دیگر متمحض در مالیت نیست آنها را بعداً صحبت می‌کنیم. یک نکته‌ای دارد که بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. ولی حالا مطالبی که ایشان اینجا استظهار کرده. ایشان می‌گوید ففی المقنعة ذکر الشیخ المفید شرطیة التمکن من التصرف فی الدین و المال الغائب عن صاحبه ضمن شرائط زکاة المال و ظاهره النظر الی المال السامع بقرینة انه بعد ذلک ذکر شرائط زکاة الغلاة و بعده شرائط زکاة الانعام و لم یذکر فیه الا شرط الصوم و حملا للحول و النصاب. اینجوری تعبیر دارند.

این تعبیر خیلی عجیب است کسی یک قدری مقنعه را نگاه کند تعجب می‌کند این چه مدل مراجعه به کتب هست. مقنعه، آدم عبارت ایشان را می‌خواند تصور می‌کند کأنّ یک باب دارد باب زکاة المال کأنّ شرایط زکات مال. یک باب دارد شرایط زکات غلاة، یک باب شرایط زکات الانعام. مقنعه اصلاً به این شکل نیست. مقنعه من ساختار مقنعه را بگویم بعد مطلبی که ایشان دارد چجوری استفاده می‌شود. ایشان باب بندی‌هایی که کرده، اوّل در باب زکات که شروع می‌کند بحث‌های کلی در مورد زکات هست. بعد می‌گوید باب زکات الذهب و در آن این که در زکات ذهب نصاب شرط است، نصاب را ذکر می‌کند. و این که باید ذهب و فضه مسکوک باشد، نقدین باشد و به صورت سبیکه باشد به اصطلاح یعنی طلای خالص باشد، طلای مسکوک نباشد کفایت نمی‌کند. بعد باب زکاة الفضة باز همین مطالب را در آن گفته. باب زکاة الحنطة و الشعیر، در موردش مثال‌هایش را ذکر می‌کند که نصاب چجوری هست. مقدار زکاتی که در هر کدام هست چه شکلی هست و آنها را دارد. قسم اوّل هم مقدار زکات را هم ذکر کرده. هم نصاب هست هم مقدار زکات. باب زکاة الابل، این مطالب را آورده. هم نصاب‌ها را ذکر کرده هم مقدارش را. باب زکاة البقر، باب زکاة الغنم. باب زکاة اموال الاطفال و المجانین، این اموال اطفال و مجانین، اموال اعم از ذهب و فضه و همۀ اینهاست، که خود چیز هم مطرح می‌کند. لا زکاة عند آل الرسول فی صامة اموال الاطفال و المجانین من الدراهم و الدنانیر. این که در، من الدراهم و الدنانیر در آنها زکات واجب نیست، ولی علی غلاتهم و انعامهم الزکاة. اصلاً عنوان زکات اموال الاطفال و المجانین اعم است. در ضمن می‌گوید که در صامتشان زکات نیست ولی در غلات و انعامشان زکات هست.

و لیس ذلک مجری الاموال الصامة عن ؟؟؟ علیهم السلام.

درست بعد از این باب که اموال به معنای عام به کار برده باب زکاة مال الغائب و الدین و الغصب. و لا زکاة علی المال الغائب عن صاحبه اذا عدم التمکن من التصرف و الوصول الیه.

دقیقاً بعد از آن بابی که اموال و ؟؟؟ به کار برده این را آورده. بعد یک باب دیگری دارد که باب وقت الزکاة هست. در باب وقت زکات هم، هم به ذهب و فضه اشاره کرده، هم به انعام اشاره کرده هم به غلات. یک باب خاصی برای غلات و اینها در قبال این باب اصلاً ندارد. برای هر یک از اینها یک باب جدا دارد، این باب، باب وقت الزکاة است. البته یک نکته‌ای هست که اینجا اصلاً به این نکته اشاره نکرده، این نکته اگر می‌خواست استدلال کند به این نکته باید استدلال می‌کردند.

در این باب وقت الزکاة، از زکات ذهب و فضه که می‌خواهد یاد کند به کلمۀ مال یاد می‌کند.

می‌گوید: «باب وقت الزكاة

و لا زكاة في مال حتى يحول عليه الحول و هو على كمال حد ما تجب فيه الزكاة و كذلك لا زكاة على غلة حتى تبلغ حد ما تجب فيه الزكاة بعد الخرص و الجذاذ و الحصاد و خروج مئونتها منها و خراج السلطان فأما الأنعام فإنما یجب الزكاة فيها على السائمة منها خاصة إذا حال عليها الحول و هي في مدة زمانه على الحد من العدد الذي یجب فيه ببلوغه الزكاة على ما قدمنا ذلك في الأموال»

ایشان اموال را در این باب در مقابل غلات و انعام قرار داده. شما بگویید که به قرینۀ این ما باید بگوییم این مال، مالی که در باب قبلی هم هست مراد خصوص نقدین است. در حالی که اگر، این استدلال باز یک وجهی، یک استدلال به حسب ظاهر یک سر و رویی، بر و رویی دارد. ولی این هم عرض کردم باب قبلی‌اش اموال را به معنای عام به کار برده. در اینجا اموال به معنای خاص به کار برده به قرینه‌ای که در مقابلش غلات و انعام را به کار برده. اموال گاهی اوقات به معنای خاص به کار می‌رود. آن جایی است که در کنارش غلات و چیز باشد اموال، مال به معنای خصوص نقدین به کار می‌رود، درست است. ولی جایی که قرینه‌ای نباشد به معنای عام است. این عبارتی که ایشان اینجا دارد. و جالب اینجاست که حالا در مورد مقنعه یک همچین قرینیتی ایشان ذکر کرده، بعد یک سری دیگر کتاب را ضمیمه می‌کند که آن کتاب‌ها هیچ قرینیتی ندارد، حتی آن قرینیت صوری که اینجا هست. می‌گوید و کذلک در نهایه و شبیه منه عبارة شیخ الطوسی فی النهایة و الجمل و العقود.

عبارت نهایه را ببینیم ایشان در نهایة به چه شکل ذکر کرده که شبیه آن تلقی می‌شود. در نهایة آن عبارتی که در مال غائب زکات نیست را آورده. آنها دیگر از قرینه‌ای که ایشان می‌گوید مراد از مال غایب خصوص نقدین هست اصلاً در آن وجود ندارد. به قرینۀ این که در عبارت مقنعه مراد از مال غائب نقدین، حالا اگر درست هم باشد به آن قرینه عبارت نهایه را ایشان می‌خواهد معنا بکند، چه چیزی دارد؟ عبارت نهایة این است

شاگرد: استفاده‌های ایشان را مخدوش می‌کند، از آن طرف دارد اثبات می‌کند که مال اعم است یا صرفاً می‌خواهید بگویید همان؟

استاد: نه مال اعم است هیچ وجهی ندارد. حالا من این را بحث می‌کنم. ما هیچ دلیلی بر تخصیص نداریم. حالا این را مفصل بحث می‌کنیم. آن یک بحثی ایشان دارد برای اختصاص مال، گاهی اوقات در مقابل غلات و انعام اختصاص پیدا می‌کند، و الا مال معنای اصلی‌اش اعم است و لو لا القرینۀ قرینۀ خاصه برای تخصیص، تخصیص نمی‌آورد. حالا آن را مفصل بحث می‌کنیم، صبر کنید. عرض کردم متمحض فی المالیة و آن بحث‌هایی که ایشان دارد آنها خیلی بحث دارد. آنها را گذاشتم در مورد روایات که ایشان بحث‌هایی دارد آن جا صحبت کنیم.

در نهایة یک بابی دارد، باب ما تجب فیه الزکاة و ما لا تجب، و ما یستحب فیه الزکاة.

ایشان می‌گوید:

«الذي تجب فيه الزّكاة فرضا لازما تسعة أشياء:»

ذهب و فضه شرایطش را ذکر می‌کند. بعدش «و الحنطة و الشّعير و التّمر و الزّبيب و الإبل و البقر و الغنم.

و كلّ ما عدا هذه التسعة أشياء، فإنه لا تجب فيه الزّكاة.»

بعد دارد: «و لا زكاة على مال غائب، إلّا إذا كان صاحبه متمكّنا منه أيّ وقت شاء.» این یعنی نقدین؟ بعد از این که چیزی را ذکر کرده، الا زکاة علی مال الغائب. این کجایش دارد که نقدین است؟ چه مورد مراجعه به کتب هست؟ که همینجوری چیز کردند و اینها. بعد یک جای دیگری که ایشان به آنجا هم ناظر نیست اشاره به این دارد که در این موارد زکات نیست. نهایة عبارت دیگر همین مقدار است. نهایة اصلاً مدلش یک مقداری با مقنعه فرق دارد. مقنعه باز مال را به معنای خصوص نقدین در آن استعمال کرده. حالا بگوییم که مثلاً اینجا هم چون در بعد از او در خصوص نقدین به کار برده این مثلاً بگوییم مراد نقدین است. یک همچین وجهی بر مقنعه ممکن است کسی چیز بکند. ولی در نهایة تصریح دارد به تعمیم. کتاب الزکاة، زکات را می‌گوید زکات دو قسم دارد.

«الزّكاة على ضربين: مفروض و مسنون. و كلّ واحد منهما ينقسم قسمين: فقسم منهما زكاة الأموال، و الثاني زكاة الرّءوس.

فأمّا زكاة الأموال، فيحتاج في معرفتها إلى ستّة أشياء:

أحدها معرفة وجوب الزّكاة. و الثّاني معرفة من تجب عليه، و من لا تجب عليه.»

بعد یکی یکی این موارد را بحث می‌کند، ما تجب فیه الزکاة هم ۹ چیز است. زکات اموال دو قسم کرده بود، زکاتی که واجب است، مستحب، بعد واجبش هم می‌گوید در ۹ چیز زکات اموال هست. بعد که ۹ چیز را گفته زکات علی مال الغائب. این خیلی واضح است که مراد ۹ چیز است دیگر. از این واضح‌تر، از این صریح‌تر چی می‌خواهی داشته باشی؟

شاگرد: استدلال آقای شاهرودی که می‌آیند می‌گویند شبیه به مقنعه است از این جهت می‌شود تصحیحش کرد که اگر فرض بگیریم در فضای مقنعه بحث تمام است که ناظر به اموال است

استاد: آن قرینۀ خاص دارد. آن چه ربطی به نهایه دارد؟

شاگرد: این نظارت کلام شیخ طوسی نسبت به شیخ مفید

استاد: نظارت به آن ندارد، اصلاً. نهایة خودش یک کتاب مستقلی است.

شاگرد: تحت تأثیر

استاد: اصلاً تحت تأثیر هم نیست. نهایة یک کتاب مستقل است هیچ ارتباطی به مقنعه ندارد. کاملاً مستقل است. تهذیب شیخ طوسی شرح مقنعه است آن یک حرفی، نهایة که ربطی به مقنعه ندارد. من خیلی تعجب کردم این بحثی که آقای هاشمی اینجا داشت، بحث خیلی به هم ریخته است. یعنی یک مقدار کم، یک نظر در ذهنم می‌خواهد بر این نظر، استدلال مطلب چیز بکند، و الا اینها اینقدر پیچیده نیست. ولی ذهن انگار قفل کرده، و الا ذهن قفل نکرده باشد این چیزها، این خیلی پایین‌تر است، یعنی شأنش اجل از اینهاست که این را نفهمد.

اما جمل و العقود. در جمل و العقود اصلاً این عبارتی که زکات در مال غائب نیست را ندارد. اصلاً شرطیت تمکن از تصرف را صریحاً در جمل العقود نیست. و این اشکالی هست که ابن ادریس در جمل العقود کرده. ابن ادریس در سرائر می‌گوید ایشان شرطیت تمام تمکن از تصرف را نیاورده و باید این شرطیت تمام تمکن از تصرف را می‌آورد. بر این جهت به شیخ طوسی اشکال کرده. در هیچ یک از، ابل، بقر، غنم، در هیچکدام از اینها نیاورده. اصلاً آن عبارت شبیه مقنعه هم در جمل العقود نیست. همچین عبارتی اصلاً وجود ندارد. در هیچ یک از اینها این شرایط وجود ندارد و حالا چطور شد که ایشان می‌گوید در نقل و اینها خدا داناست. بله یک عبارتی دارد که این عبارت اصلش مسئلۀ دیگری است. ولی از آن استفاده می‌شود که تمام تمکن از تصرف شرط است، این در مستحبات است. در بحث مستحبات می‌گوید یستحب الزکاة فی خمسة اجناس، اوّلها مال التجارة اذا طلبت برأس المال او الربح فتخرج الزکاة عن قیمته دراهم او دنانیر. داشته باشید این عبارت را مخصوصاً می‌خوانم، با این عبارت کار دارم. مال التجارة، می‌گوید اگر قیمت آن مال التجارة، اگر آن مال التجارة برأس المال طلب بشود یا آن مستحب زکات آن مال. بگوییم قیمت‌گذاری می‌کنیم مال التجارة. فتخرج الزکاة عن قیمته دراهم او دنانیر. بعد می‌گوید کلما یخرج من الارض مما یکال او یوزن. غیر از غلات اربعه سایر حبوبات آن هم درش مستحب است. سومی در خیل، اسب. در اسب هم مستحب است، توضیح می‌دهیم. چهارمی در سبائک الذهب و الفضة. ذهب و فضه‌ای که مسکوک نباشد، به صورت شمش باشد.

«خامسها الحَلي [الحُلي] المحرم لبسه مثل حلي النساء للرجال»

این ۵ تا زکات را که گفته بعدش می‌گوید: «و الحق بهذا سادس و هو كل مال غاب عن صاحب، و لا يتمكن منه، فإذا مضى عليه سنون ثم عاد اليه زكاة لسنة واحدة.»

این تنها عبارتی است که اینجا دارد، آن بحث نقدین نیست، آن این است که بگویید این در مورد جایی هست که حول درش معتبر است. آقای هاشمی این مطلب را دارد. می‌گوید سه تا قول در مسئله هست. یک قول این است که اصلاً شرط نیست، یک قول این است که ما یعتبر فیه الحول در آنها معتبر است، در آنها تمکن از تصرف هست، در ما لا یعتبر فیه الحول تمام تمکن از تصرف نیست. قول سوم تفصیل بین نقدین و غیر نقدین است. این مربوط به قول دوم است، نه مربوط به قولی که آقای هاشمی بحث نقدین هست. تنها عبارت جمل العقود این است. تازه آن هم این عبارت مربوط به استحباب زکات سنة واحدة هست. مدلول التزامی‌اش این هست که نسبت به سنه‌های گذشته زکات نیست. اصلاً در مورد این که تمام تمکن شرط هست یا شرط نیست مستقیماً به جمل و العقود هیچ مطلبی ندارد. این به تناسب استحباب می‌گوید در آن چیزهایی که حول معتبر است، اگر چند سال دستش باشد بعداً به دستش برسد یک سال مستحب است زکات بدهد. این ربطی به این ندارد در آن چیزهایی که حول معتبر نباشد آیا آن تمکن از تصرف درش شرط هست، شرط نیست، به آنها ربطی ندارد. این که می‌گوییم اگر آن هم که تازه بخواهد یک چیزی از تویش در بیاید، یک اختصاصی پیدا کند این عبارت هست، این عبارت هم چیزی از تویش در نمی‌آید. نسبت به مطلب آقای هاشمی تازه ربطی ندارد. بعد عبارت‌های دیگری که اینجا وجود دارد همین‌هاست. واضح است عبارت‌ها که تعمیم دارد ایشان عجیب مطلب را، اصلاً یک جورهای خاصی فهمیده. جالب اینجاست تنها کتابی که مطلب آقای هاشمی از توی آن در می‌آید کافی ابو الصلاح هست که ما ذکر کردیم دوباره می‌آیم در موردش صحبت می‌کنم. این کافی ابو الصلاح را نیاورده. چیزهایی آورده که ازش این مطلب استفاده نمی‌شود، کافی ابو الصلاح را نیاورده. در حالی که آن که ممکن است ازش این مطلب استفاده بشود کافی ابو الصلاح است که ظاهرش این مطلب هست من دوباره می‌خواهم به کافی ابو الصلاح برگردم صحبت کنم. کافی ابو الصلاح اوّلاً، در ینابیع، جلد ۵.

شاگرد: جمل و العقود دارد که مال الطفل و من لیس بکامل العقل من الدراهم و الدنانیر. ممکن است اشاره شده باشد.

استاد: نه در دراهم و دنانیرش زکات واجب نیست. آخر تفصیل قائل هستند بین، می‌گوید در دراهم و دنانیر مال طفل زکات واجب نیست، در غلاتش زکات واجب است. این یک اختلافی است قبلاً هم بحثش را کردیم که آیا در مجانین و صغار مطلقا زکات نیست، یا در خصوص طلا و نقره‌اش نیست، ولی برای غلات و انعامش هست. شیخ طوسی در بیشتر کتاب‌هایش به این قول، همۀ کتاب‌هایش تفصیل قائل می‌شود. اینجا هم می‌گوید در دراهم و دنانیر اطفال زکات نیست ولی در اموال. نه این که اموال را می‌خواهد اختصاص بدهد به دراهم و دنانیر. در مورد بچه و طفل در مورد دراهم و دنانیرش می‌گوید زکات نیست در سایر مواردش زکات هست. این یک بحث دیگر است به این بحث ربطی ندارد.

تنها عبارتی که این مطلب ممکن است از آن استفاده بشود کافی ابو الصلاح است که قبلاً هم من اشاره کردم بعد دوباره برگردم، این کافی ابو الصلاح یک سری بحث‌های دیگر دارد که می‌خواهم در موردش صحبت کنم. ابو الصلاح می‌گوید:

«في ذكر ما يجب فيه الزكاة و أحكامها‌

فرض الزكاة يتعلق بثلاثة أصناف: الأموال و الحرث و الأنعام.»

اموال را جدا کرده، حرث و انعام را در مقابل اموال قرار داده. بعد می‌گوید:

«فأما فرض زكاة المال‌

فيختص بكل حر بالغ كامل العقل» شرائطش را ذکر می‌کند و بعد: «حائلا عليه الحول من غير أن يتخلله نقصان و لا تبدلت أعيانه، و بحيث يتمكن مالكه من التصرف فيه بالقبض أو الاذن»

تمکن از تصرف اینجا زکات مال آورده. ولی بعداً در زکات حرث، «أما فرض زكاة الحرث‌» این قید را نیاورده. این در ینابیع، جلد ۵، صفحۀ ۱۰۳، اوّلی بود. این یکی جلد ۵، صفحۀ ۱۰۴ است. بعدی‌اش فرض زکاة الانعام هم اینجا. در آنجا نیاورده ولی در فرض زکاة الانعام یک عبارتی دارد که آن عبارت یک مقداری ابهام دارد که مراد چی است.

و یحول علیه الحول کاملا لا یتخلله نقصان و لا تبد ؟؟؟ لا یتخل نقصان. نقصان یعنی یکسال کامل، این ابهامی شاید نداشته باشد. نه این که لا یتخلل نقصان و لا تبدلت اعیانه. این عبارتی هست که در کافی ابو الصلاح هست. شبیه این عبارت در اصباح الشیعه و اینها هست. ولی اصباح الشیعه یک عبارت را توضیحاتی در مورد، یعنی دستکاری کرده، در مورد خود سهرشتی که معلوم است که احتمال دارد ایشان عبارت ابو الصلاح را غیر از آن گونه که ما فهمیدیم فهمیده باشد. سهرشتی در صفحۀ ۲۷۲.

آن عبارت ابو الصلاح را اینجا، اوّلا سهرشتی بر خلاف ابو الصلاح که زکات اموال را جدا کرده از زکات حرث و انعام، اینها همه‌اش را زکات اموال دانسته. می‌گوید زکات دو قسم است.

«مفروض و مسنون.

فالمفروض: زكاة الأموال و زكاة الرؤوس.

و زكاة الأموال تجب في تسعة أشياء: الذهب و الفضة و الخارج من الأرض من الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب» تا آخر

«و شرائط وجوبها في الذهب و الفضة: البلوغ، و كمال العقل، و بلوغ النصاب، و الملك له، و التصرف فيه بالقبض أو الإذن، و حؤول الحول عليه و هو كامل في الملك لم يتبدل أعيانه و لا دخله نقصان»

آن لا دخله نقصان در عبارت ابی الصلاح ظاهرش این بود که یک سال باید کامل باشد. لا دخله ظاهرش این بود یک سال کاملاً، به خصوص در زکات انعام این مطلب واضح‌تر بود که یک سال کامل. هیچ از این سال نقصانی نباید درش داخل شده باشد. ولی این عبارتی که اینجا هست ظاهرش این نیست. می‌گوید: «و حؤول الحول عليه و هو كامل في الملك». «هو كامل في الملك» ظاهراً می‌خواهد بگوید در کل سال باید این تمکن از تصرف وجود داشته باشد. «لم يتبدل أعيانه و لا دخله نقصان». «لا دخله نقصان» در این عبارت ظاهرش این هست می‌گوید که در طول سال هیچ وقت نباید نقصانی بر ملک عارض شده باشد. معلوم نیست «لا دخله نقصان» نقصان از نصاب باشد. «لا دخله نقصان» در ادامۀ بحث نصاب اصلاً ندارد. «و هو كامل في الملك لم يتبدل أعيانه و لا دخله نقصان». عبارت این شکلی هست.

شاگرد: مثلاً یک هفته‌ای گم شده باشد خراب می‌شود.

استاد: نه، یک بحث این است که لا دخله نقصان یعنی این که آیا نصاب نباید کم شده باشد، مرجع ضمیر دخله. خود نصاب است، چون اعیانه به او برمی‌گردد دخله نقصان هم به نصاب برمی‌گردد. نه از این جهت مشکلی نیست.

ولی نکته‌ای که هست این است ایشان که اینجا همین، فقط اینجا این عبارت را آورده، ولی ایشان اموال را به معنای عام هم گرفته، بعد آن عبارت و المال الغائب الذی لا یتمکن مالک من التصرف فیه، این را بعداً در صفحۀ ۲۷۲ این عبارت را آورده. جزء مستحبات زکات. می‌گوید یکی از مستحبات زکات:

«و المال الغائب الذي لا يتمكن مالكه من التصرف فيه إذا قدر عليه و قد مضى عليه حول أو أحوال زكاة لحول»

این مال غائبی که اینجا ذکر کرده حالا من عبارت‌های قبلی‌اش را بخوانم، کاملاً مشخص هست که اختصاص به نقدین ندارد. معنای عامی هست. می‌گوید که: «أما المسنون من الزكاة ففي أموال التجارة إذا طلبت برأس المال أو الربح»

این اموال تجارت مراد چی است؟ طلبت برأس المال، خود چیز را که در نظر نمی‌گیرد، خود نقدین که نیست، متاع است. مراد غیر نقدین است.

«و في كل ما يخرج من الأرض مما يكال او يوزن، سوى ما تقدم»

این هم مربوط به نقدین نیست.

«و في الحلي المحرم لبسه» این هم به نقدین مربوط نیست. «و سبائك الذهب و الفضة» که باز هم به نقدین مربوط نیست. «و الأواني المصاغة منهما إذا لم يفر بذلك من الزكاة»

در این سیاق ادامه‌اش دارد: «و المال الغائب الذي لا يتمكن مالكه من التصرف فيه إذا قدر عليه و قد مضى عليه حول أو أحوال زكاة لحول»

بعد جایی که می‌خواهد در مورد نقدین ادامه‌اش بگوید مال را قید می‌زند. می‌گوید: «و المال الصامت لمن ليس بكامل العقل» یعنی از این مجموعۀ عبارتش کامل استفاده می‌شود که ایشان مطلقا در مورد مال، مال‌هایی که لا اقل حول دارد. مال‌هایی که حول دارد قائل به این نیست که زکات واجب است. اختصاص به نقدین نمی‌دهد. این عبارت را با آن عبارت قبلی کنار هم بگذاریم این استفاده می‌شود که در مقام بیان یک نوع مسامحه در تعبیر شده. یعنی این که فقط در نقدین این شرط را آورده، و در غیر نقدین این شرائط را نیاورده این یک نوع مسامحه در تعبیر شده. حالا عبارت‌های دیگر را هم شما ملاحظه بفرمایید هیچ عبارت روشنی، من این احتمال را در مورد ابی الصلاح حلبی می‌دهم که مثلاً ایشان عقیده‌اش این بوده که ابو الصلاح حلبی مثلاً مسامحه در تعبیر کرده امثال اینها. عین عبارت ابو الصلاح را آورده ولی بعد عبارت دیگری را ضمیمه کرده. خلاصه آن چیزی که می‌شود اگر بحث مسامحه در تعبیرش را کنار بگذاریم، فقط ابو الصلاح حلبی است، ابو الصلاح حلبی هم ممکن است عقیدۀ سهرشتی این باشد که مسامحه در تعبیر کرده، آن هم ممکن است به قرینۀ عبارت سهرشتی آن هم ما بگوییم همین. ولی ما بحث مسامحه در تعبیر را کنار بگذاریم به ظاهر عبارت‌ها بخواهیم تمسک کنیم تنها کسی که تفصیل بین نقدین و غیر نقدین ازش استفاده می‌شود ابو الصلاح حلبی است و بس. هیچ کس دیگری این مطلب را نگفته. حالا آیا ادله بر این مطلب دال هست یا دال نیست آن بحث بعدی است که آقای هاشمی مطرح کرده ما به آن خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان